

یادگیری و عوامل مؤثر بر آن از دیدگاه ابن‌سینا^۱

محمد داودی^۲

چکیده

یادگیری، علاوه بر آن که در روان‌شناسی از جایگاه مهمی برخوردار است، در بحث‌های نظری و کاربردهای عملی در تعلیم و تربیت نیز دلالت‌های برجسته‌ای دارد. ابن‌سینا در این باره آرایبی را طرح می‌نماید که هم با فرهنگ اسلامی سازگار است و هم می‌تواند در تدوین نظریه تربیتی بومی در دوران معاصر کارآمد باشد. وی یادگیری را آموختن مطلبی می‌داند که برای یادگیرنده نادانسته بوده است و برای آن سه قسم را مطرح می‌کند: یادگیری مستقیم و بی‌واسطه، یادگیری با واسطه عقلی و یادگیری با واسطه وهمی. از میان این سه نوع، آنچه می‌تواند در بومی کردن روان‌شناسی یادگیری نقش مهمی ایفا کند، قسم نخست یادگیری است که در روان‌شناسی یادگیری معاصر نادیده گرفته شده است. ابن‌سینا در تبیین فرآیند یادگیری نیز معتقد است، فعالیت‌های تعلیم و تعلم تنها زمینه‌ساز یادگیری می‌باشد و علت اصلی یادگیری، افاضه علوم از عقل فعال است. وی علاوه بر استعداد از عوامل مؤثری چون اشتغال و دل‌بستگی نفس و نیز قدرت و شرافت آن نام می‌برد که در روان‌شناسی معاصر مورد غفلت واقع شده است. توجه به این نکات می‌تواند بر غنی‌سازی تحقیقات معاصر درباره یادگیری بیفزاید.

واژگان کلیدی

یادگیری، انواع یادگیری، عوامل یادگیری، استعداد، اشتغال نفس، قوت نفس، ابن‌سینا

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۸/۱ پذیرش مقاله: ۹۰/۴/۳

۲- دکتری تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت (گرایش تربیت اسلامی) و استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه mdavoudi@hawzeh.ac.ir

طرح مسئله

یادگیری یکی از موضوعات مهم تعلیم و تربیت است؛ چرا که هیچ نتیجه تربیتی و تعلیمی بدون یادگیری محقق نمی‌شود. می‌توان گفت هر نوع فعالیت تربیتی در صورتی موفق خواهد بود که مبتنی بر شناختی نسبتاً مقبول و قابل دفاع از انواع یادگیری و سازکار آن استوار باشد. امروزه در بیش‌تر موارد آنچه پایه برنامه‌ریزی‌ها و فعالیت‌های تربیتی قرار می‌گیرد، یافته‌ها و نظریات روان‌شناسان جدید غربی است؛ چنان که گویی در فرهنگ و تمدن اسلامی هیچ مطلبی در این باره وجود ندارد. در حالی که مراجعه به منابع غنی برجای مانده از گذشته فرهنگ و تمدن اسلامی خلاف این مطلب را اثبات می‌کند. نگاهی گذرا به آثار فلسفی ابن‌سینا نشان می‌دهد که در زمینه یادگیری گنجینه‌ای غنی از تحقیقات وجود دارد که تاکنون چندان مورد توجه واقع نشده است. هدف این مقاله استخراج و تدوین و معرفی تحقیقاتی است که توسط ابن‌سینا درباره یادگیری انجام شده است. در این جا سه سؤال اساسی مطرح می‌شود: یادگیری از دیدگاه ابن‌سینا به چه معناست؟ از نظر ابن‌سینا یادگیری چند نوع است و هر نوع یادگیری چه فرآیندی دارد؟ و چه عواملی بر یادگیری مؤثر است؟ این سه سؤال مهم‌ترین پرسش‌هایی است که در زمینه یادگیری مطرح است و پاسخ به آن‌ها می‌تواند تصویری نسبتاً جامع از نظریه ابن‌سینا را درباره یادگیری در اختیار ما قرار دهد.

مفهوم یادگیری و رابطه آن با یادآوری و یادایی

یادگیری در زبان فارسی مترادف با آموختن و تعلم است و در دو معنا به کار می‌رود: نخست، معنای عام آن که عبارت است از دانستن مطالبی که پیش از این برای یادگیرنده نادانسته بوده است، خواه برای دیگران دانسته باشد یا نادانسته. یادگیری در این معنا هم شامل دانستن مطالبی می‌شود که تنها برای یادگیرنده نادانسته بوده و هم شامل دانستن مطالبی می‌شود که هم برای وی و هم برای دیگران نادانسته بوده است؛ دوم، معنای خاص آن که دانستن مطالبی است که برای دیگران دانسته ولی برای یادگیرنده نادانسته بوده است.

در آثار ابن‌سینا یادگیری در معنای نخست به کار رفته است. ابن‌سینا در کتاب *برهان شفا* تعلیم و تعلم را به دو دسته کلی ذهنی و غیرذهنی تقسیم می‌کند. تعلیم و تعلم ذهنی حاصل گزاره‌ای است که می‌تواند منجر به اعتقاد، رأی یا تصویری تازه شود. در فرآیند تعلیم و تعلم ذهنی دو نفر حضور دارند: معلم و متعلم ولی ممکن است در این فرآیند یک نفر هر دو نقش را ایفا کند؛ در این صورت، یک فرد از این جهت که استدلال می‌کند معلم و از این جهت که به مطلب تازه‌ای می‌رسد، متعلم

است. تعلیم و تعلم ذهنی از دیدگاه ابن‌سینا یا فهمی است، یا فکری یا حدسی. تعلیم و تعلم فهمی آن است که متعلم با فهم سخنان معلم مطالبی را می‌آموزد؛ تعلیم و تعلم فکری آن است که یادگیرنده با ترتیب قیاس و چیدن صغری و کبری به نتیجه‌ای می‌رسد و مطالبی را می‌آموزد؛ تعلیم و تعلم حدسی آن است که یادگیرنده با حدس و بدون نیاز به تشکیل قیاس به مطلب جدیدی می‌رسد (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ هـ، ص ۵۸-۶۱).

تعلیم و تعلم غیرذهنی فرآیندی است که حاصل گزاره نمی‌باشد. این نوع آموزش انواع مختلفی چون صناعی و تلقینی و حسی دارد. قسم صناعی آن، همان آموزش حرفه است که در آن یادگیرنده با تمرین کارهایی خاص، حرفه مورد نظر را می‌آموزد. در این نوع تعلیم و تعلم، عمل نقش اصلی را ایفا می‌کند و شاید بتوان گفت نام دقیق‌تر این نوع، آموزش عملی است. تعلیم و تعلم تلقینی آن است که یادگیرنده با تلقین معلم مطالبی را می‌آموزد؛ مانند یادگیری زبان و شعر. تعلم و تعلم حسی آن است که یادگیرنده از راه مشاهده به دانش جدیدی دست می‌یابد؛ البته ابن‌سینا در تعلیم و تعلم بودن آن، تشکیک می‌کند و آن را بیش‌تر تعریف و تعریف می‌داند.

از مباحث پیش‌گفته، روشن می‌شود که از نظر ابن‌سینا یادگیری دانستن چیزی است که برای یادگیرنده نادانسته بوده، خواه برای دیگران دانسته باشد یا نادانسته، خواه خود وی به طور مستقیم و بی‌واسطه به آن دست یافته باشد یا به واسطه معلم؛ و این همان معنای عام یادگیری است.

در یادگیری به معنای عام، میان یادگیری ناشی از پژوهش و یادگیری ناشی از آموزش تمایزی وجود ندارد. در حالی که امروزه میان آموزش و پژوهش تفاوت قائل می‌شوند و یادگیری را حاصل آموزش و کشف حقایق تازه را نتیجه پژوهش می‌دانند. به عبارت دیگر، بر اساس تلقی سینایی از آموزش و یادگیری، میان آموزش و پژوهش از یک سو و یادگیری و کشف حقایق تازه یا تولید علم از سوی دیگر، تفاوتی وجود ندارد. در واقع، گویا از نظر ابن‌سینا کشف حقایق تازه از راه پژوهش نوعی خودآموزی است. در روان‌شناسی یادگیری معاصر نیز یادگیری در معنای عام آن به کار می‌رود. مؤید این مدعا آن است که راه‌حل‌های جدیدی را که حیوان یا انسان بر اساس بینش کشف می‌کنند، یادگیری به شمار می‌آورند (هرگنهان و آل‌سون، ۱۳۷۴؛ هیلگارد و باور، ۱۳۶۷، ج ۱).

ابن‌سینا در باره یادآوری (تذکر) و یادآیی (ذکر) نیز بحث و رابطه آن را با یادگیری بیان کرده است. از دید ابن‌سینا ذکر (یادآیی) با تذکر (یادآوری) تفاوت دارد. ذکر آن است که مطلبی که پیش از این در ذهن موجود بوده ولی فراموش شده، دوباره خود به خود به یاد بیاید. اما تذکر این است که کسی بخواهد با تلاش آگاهانه و عمدی چیز فراموش شده را دوباره به یاد بیاورد. ذکر در برخی حیوانات نیز وجود دارد ولی تذکر خاص انسان است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۵۵).

تذکر از یک جهت شبیه تعلم^۱ است. در هر دو مورد، از امور دانسته به امری دیگر می‌رسیم؛ با این تفاوت که در تعلم به امری می‌رسیم که قبلاً در خیال یا حافظه موجود نبوده، ولی در تذکر به چیزی می‌رسیم که قبلاً در خیال یا حافظه موجود بوده است.

افزون بر این، تفاوت دیگری میان تعلم و تذکر وجود دارد و آن این است که اگر کسی مقدمات تعلم را درست طی کند، حتماً به نتیجه می‌رسد ولی در تذکر چنین نیست. ممکن است با دیدن برخی امور مطلب مورد نظر یادآوری شود و ممکن است چنین نشود؛ زیرا در تذکر، این امور در حکم نشانه‌ای برای یادآوری مطلب فراموش شده‌اند، ولی در تعلم، امور معلوم یا مقدمات، علت علم به نتیجه‌اند. تحلیلی که ابن‌سینا از معنای تعلیم و تعلم و رابطه آن با یادآوری و یادآیی ارائه کرده است، جامع و نو است و نمی‌توان چنین تحلیلی را در متون روان‌شناسی یادگیری معاصر پیدا کرد.

انواع یادگیری و فرآیندهای آن

بررسی یادگیری در روان‌شناسی ابن‌سینا نشان می‌دهد که در این روان‌شناسی دست کم سه نوع یادگیری مورد توجه بوده و بررسی و تبیین شده است. نوع اول یادگیری در سطح اعلی، نوع دوم یادگیری در سطح عالی و نوع سوم یادگیری در سطح پایین است. یادگیری نوع اول و دوم خاص انسان و نوع مشترک میان انسان و حیوان است. در یادگیری نوع اول و دوم نقش اصلی از آن عقل نظری و عملی و در یادگیری سطح سوم نقش اصلی از آن وهم است. در ذیل، توضیح هر یک از این سه نوع یادگیری و فرآیندهای آن‌ها آمده است.

۱- یادگیری سطح اعلی و فرآیند آن

در این نوع یادگیری، عقل عملی به کمک قوه متخیله به عالم غیب متصل می‌شود و علوم جزئی و عملی را مستقیم از عالم غیب دریافت می‌کند. همچنین عقل نظری به سبب برخورداری از قوه قدسی، مستقیم با عالم عقول مرتبط شده و حقایق عقلی را بدون نیاز به تعلیم و بدون نیاز به تفکر و ترتیب دادن قیاس دریافت می‌کند.

از دید ابن‌سینا و دیگر فیلسوفان مشاء عقل فعال گنجینه همه معارف عقلی و نفوس سماوی

۱- مراد ابن‌سینا از تعلم در اینجا تعلم ذهنی در مقابل تعلم غیر ذهنی است.

گنجینه همه معارف و علوم جزئی است (ابن‌سینا، ۲۰۰۷م، ص ۱۱۵، ۱۱۶؛ همو، ۱۴۰۴هـ ج ۲، ص ۲۱۲، ۲۲۰ و ص ۱۵۱- ۱۵۵؛ همو، ۱۳۸۳، ص ۶۸؛ فارابی، ۱۹۹۱، ص ۱۱۵). در یادگیری سطح اعلی، عقل نظری یادگیرنده با عقل فعال مرتبط می‌شود و معقولات را از عقل فعال دریافت می‌کند. همچنین عقل عملی وی با یاری قوه متخیله با عالم نفوس مرتبط می‌شود و علوم جزئی را دریافت می‌کند.^۱

با وجود این، ارتباط و اتصال با عقول و نفوس آسمانی و کسب علوم از آن‌ها نیازمند آمادگی است. یادگیرنده باید هم از نظر قوه عقل و هم از نظر قوه متخیله به میزانی از رشد و توانایی رسیده باشد که تاب پذیرش فیض معارف را داشته باشد و افزون بر این، در خصوص ارتباط قوه متخیله با نفوس آسمانی، نفس انسان باید از چنان قدرتی برخوردار باشد که بتواند قوای دیگر خود را کنترل کند تا آن قوا نتواند در فرآیند کسب اطلاعات از عالم بالا توسط قوه متخیله دخالت کند و قوه متخیله را از منتقل شدن به امور متناسب با حقایق مشاهده شده بازدارد.

این نوع یادگیری مراتبی دارد. مراتب یادگیری علوم جزئی به وسیله عقل عملی به این شرح است: در مرتبه نخست، که پایین‌ترین مرتبه یادگیری است، فرد به دلیل ضعیف بودن عقل عملی و قوه متخیله تنها در خواب می‌تواند به عالم ملکوت متصل شود و حقایقی را دریافت کند. این دریافت‌ها گرچه صادق است ولی نیاز به تعبیر دارد؛ زیرا فرد نمی‌تواند قوه متخیله خود را کنترل کند و قوه متخیله با دیدن حقایق، صورتهای حاکی از آن را تداعی می‌کند و خود حقایق فراموش می‌شود و تنها صورتهای حاکی از آن در ذهن باقی می‌ماند. در مرتبه دوم، فرد تنها می‌تواند در عالم خواب حقایق را دریافت کند ولی عین همان حقایق را حفظ می‌کند و به همین جهت، این رؤیایها نیاز به تعبیر هم ندارد. سر این تفاوت این است که نفس یادگیرنده قوی است و می‌تواند متخیله خود را مهار کند و نگذارد قوه متخیله از صورت حقایق به صورتهای شبیه آن منتقل شود و آن‌ها را تداعی کند. این مرتبه از مرتبه پیش بالاتر است؛ در مرتبه سوم فرد می‌تواند در عالم بیداری به عالم نفوس متصل شود و علوم جزئی را دریافت کند، ولی نمی‌تواند متخیله خود را کنترل کند و به همین جهت، متخیله صورتهای شبیه به حقایق را تداعی و حفظ می‌کند و این صورتهای را بر حس مشترک عرضه می‌کند و موجب می‌شود شخص صورتهای و صداهای عجیب ببیند و بشنود. این‌ها همگی

۱- تعبیر ابن‌سینا: «نفس انسانی مستعد است [مر] قبول علم را از جواهر عقلی و از نفوس سماوی و از آن حجاب نیست، اما حجاب از جهت قابل است و هرگاه که حجاب از جهت قابل برخیزد، از آنجا فیض علم بدو پیوندد و نفس انسانی دو قوت دارد، چنان که در فصول گذشته گفته کرده شد، یکی عقل نظری و بدین قوت معقولات و علوم کلی از جواهر عقلی قبول کند، و دیگر عقل عملی که به معونت قوه متخیله علوم تمیزی از ملکوت قبول کند» (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۶۸).

حقایق صادق است ولی عین حقایق دریافت شده نیست، بلکه شبیه آن‌ها می‌باشد. این دریافت‌ها نیاز به تأویل و تعبیر دارد؛ در چهارمین مرتبه، در این مرتبه شخص می‌تواند حقایق را از عالم ملکوت دریافت و به همان صورت حفظ کند؛ زیرا نفس وی چنان قوی است که قوه متخیله را مهار می‌کند و نمی‌گذارد از حقایق به صورت‌های شبیه آن منتقل شود. شخص همین حقایق را در قالب صداها و صورت‌های عجیب و زیبا می‌بیند. این مرتبه، عالی‌ترین درجه یادگیری عقل عملی است.

در این‌جا توجه به این مطلب ضروری است که از دید ابن‌سینا و دیگر حکمای اسلامی قوه خیال و قوه متخیله دو حس از حواس باطنی هستند که هر یک وظیفه جداگانه‌ای به عهده دارند. چنان‌که حافظه محل نگهداری معانی جزئی درک شده با قوه واهمه است، قوه خیال محل نگهداری تصورات حسی است. تصوراتی که از طریق حواس ظاهری دریافت می‌شود نخست به حس مشترک و سپس از آن‌جا به خیال منتقل و در آن‌جا نگهداری می‌شود. بنابراین در روان‌شناسی ابن‌سینا دو بایگانی وجود دارد: بایگانی تصورات محسوس و بایگانی معانی جزئی. وظیفه قوه متخیله دخل و تصرف در تصورات انباشته شده در خیال و حافظه است. قوه متخیله در محسوسات و معانی دو گونه دخل و تصرف می‌کند: تجزیه و ترکیب. در تجزیه، متخیله یک صورت (برای مثال صورت انسان) را به دو یا چند صورت تجزیه می‌کند. در ترکیب، صورت‌های مختلف را با یک‌دیگر ترکیب می‌کند و تصوراتی جدید مانند سیمرغ می‌آفریند که ممکن است اصلاً وجود خارجی نداشته باشد.

توجه به این نکته لازم است که در کاربردهای روزمره واژه متخیله چندان کاربردی ندارد و بیش‌تر واژه خیال به کار می‌رود، «خیال» و «متخیله» مترادف هستند و خیال نه به معنای محل نگهداری تصورات حسی، بلکه به معنای توانایی دخل و تصرف در صورت‌ها و معانی ذخیره شده است. در متون روان‌شناسی یادگیری و روان‌شناسی شناختی تا آن‌جا که نگارنده بررسی کرده است، خیال به عنوان یک قوه ذهنی دخل و تصرف کننده در تصورات و معانی مطرح نیست. در این متون از دو واژه «پردازش اطلاعات» و «پردازشگر» استفاده می‌شود و پردازشگری نه به خیال بلکه به «ذهن» نسبت داده می‌شود.

یادگیری حقایق عقلی نیز مراتبی دارد. عالی‌ترین مرتبه آن این است که شخص بتواند همه معقولات را بدون نیاز به آموزش و بدون نیاز به تفکر یاد بگیرد؛ به گونه‌ای که یک باره مطلب یا مطالب معقول را با همه جزئیات یعنی با صغری و کبری بیاموزد. مراتب پایین‌تر این است که شخص بتواند برخی از معقولات را بدون نیاز به معلم و تفکر بیاموزد. این مراتب بر حسب سرعت یادگیری و شمار معقولاتی که فرد می‌تواند یاد بگیرد، متفاوت است.

این نوع یادگیری دو ویژگی دارد: نخست آن‌که یادگیرنده مستقیم و بدون آموزش و تفکر حقایقی

را فرا می‌گیرد. در واقع، این نوع یادگیری همانند انعکاس تصاویر در آینه است؛ دوم این که در یادگیری معقولات و نیز در برخی مراتب یادگیری جزئیات، حقایق آن‌چنان که هست، دریافت می‌شود و هیچ نوع دخل و تصرفی از سوی یادگیرنده در آن صورت نمی‌گیرد. بنابراین معارفی که از این راه آموخته می‌شود، کاملاً یقینی و مطابق با واقع است. در برخی دیگر از مراتب یادگیری نه تنها جزئیات، بلکه حتی خود حقایق نیز فراموش می‌شود، قوه متخیله صورت‌های حاکی از آن‌ها را تداعی می‌کند که در این موارد نیاز به تأویل و تعبیر است. در این موارد نیز یافته‌ها مطابق با واقع است، هر چند اعتبار آن‌ها کم‌تر از مراتب دیگر یادگیری سطح اعلی است.

پیامبران الهی بسیاری از علوم خود را با این نوع یادگیری، آن هم با مراتب بالای آن به دست می‌آورند. همچنین مراتب پایین این نوع یادگیری برای دیگر انسان‌ها نیز ممکن است. دیگران می‌توانند در خواب برخی حقایق و علوم جزئی را از عالم نفوس دریافت کنند؛ چنان که می‌توانند برخی معقولات را با حدس و بدون نیاز به یادگیری کسب کنند؛ اما درباره این مطلب که آیا حکما هم می‌توانند مانند پیامبران به مراتب بالای این نوع یادگیری نایل شوند، در آثار مشهور و رسمی ابن‌سینا مانند *شفا* و *نجات* و *اشارات* سخنی به میان نیامده است. با وجود این، ابن‌سینا در برخی از آثار غیر معروف خود معتقد است که این نوع یادگیری برای حکما نیز ممکن است (*ابن‌سینا، ۱۴۰۰ هـ ص ۲۰۶*؛ همو، ۱۳۸۳، ص ۷۵).

یکی از نقاط قوت روان‌شناسی یادگیری ابن‌سینا پرداختن به این نوع یادگیری است. در روان‌شناسی یادگیری معاصر، هیچ سخنی در باره این نوع یادگیری مطرح نیست (*سولسو، ۱۳۷۱*؛ *استرنبرگ، ۱۳۸۷*). این سکوت نه از سر غفلت و عدم توجه، بلکه ناشی از دو عامل دیگر است: نخست این که این نوع یادگیری بر اساس مبانی فلسفی‌ای که روان‌شناسی جدید بر آن استوار شده و رشد کرده است، یعنی فلسفه پوزیتیویستی و سکولار، پذیرفتنی نیست؛ دوم این که روش‌شناسی مقبول روان‌شناسی معاصر یعنی روش‌شناسی تجربی، به آنان اجازه ورود به این قلمرو را نمی‌دهد (*تکنیسون و هیلگارد، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۸۸*). به نظر می‌رسد این موضوع از نکاتی است که توجه به آن، برای تدوین روان‌شناسی یادگیری بومی، یعنی روان‌شناسی‌ای که با فرهنگ و فلسفه و دین مقبول جامعه ما سازگاری داشته باشد، بسیار ضروری است. همچنین غیبت این موضوع و رد ضمنی آن در روان‌شناسی یادگیری غربی از موارد تعارض و چالش برانگیز این علم برای جامعه ما است. پژوهشگر ایرانی هنگامی که با نظریه‌های دانشمندان غربی درباره یادگیری (که در دانشگاه‌های کشور ما به عنوان حقایق علمی تدریس می‌شود)، آشنا می‌شود، ناخودآگاه صحت معرفت‌های شهودی و الهامات الهی را مردود می‌داند یا حد اقل درباره آن‌ها دچار تردید می‌شود.

یادگیری سطح عالی و فرآیند آن

در این نوع یادگیری، یادگیرنده با استفاده از عقل نظری به معارف کلی (معقولات) و با استفاده از عقل عملی به علوم جزئی دست می‌یابد. در این نوع یادگیری تلاش و کوشش فکری یادگیرنده و میزان استعداد فکری وی نقش مؤثری ایفا می‌کند. در ادامه بحث، نخست فرآیند یادگیری تصورات و سپس فرآیند یادگیری تصدیقات را از دیدگاه ابن‌سینا توضیح می‌دهیم.

الف - فرآیند یادگیری تصورات

این فرآیند اختصاص به یادگیری تصورات کلی ندارد و شامل تصورات جزئی هم می‌شود. به هر حال، با اندکی مسامحه می‌توان گفت از دید ابن‌سینا، یادگیری تصویری از حواس شروع می‌شود و مراحل را طی می‌کند تا به نتیجه برسد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ.ج، ص ۵۰-۵۳).

مرحله نخست: هنگامی که چیزی را با حواس ادراک می‌کنیم، صورت آن در حواس منطبق می‌شود. ادراک حسی دقیقاً مانند نقش بستن صورت مهر بر موم است. هنگامی که مهری بر موم زده می‌شود، تنها صورت کنده شده بر مهر، و نه ماده آن، بر موم نقش می‌بندد. در ادراک حسی نیز دقیقاً همین عمل روی می‌دهد. بنابراین «ادراک حسی یا احساس عبارت است از نقش بستن صورت شیء حس شده در حس و محسوس واقعی همان صورتی است که در حس نقش می‌بندد» (همو، ۱۳۷۵، ص ۱۵). در این‌جا توجه به این نکته لازم است که در ادراک با حس ظاهری در واقع صورت شیء، و نه ماده آن، در حس نقش می‌بندد. با وجود این، صورت شیء کاملاً از ماده آن جدا نمی‌شود. به همین جهت، اگر رابطه حس با شیء قطع شود، مثلاً شیء غایب شود یا از آن روی بگردانیم به گونه‌ای که چشم نتواند آن را ببیند، ادراک حسی نیز از میان می‌رود.

مرحله دوم: در این مرحله ادراکات به دست آمده از راه حواس ظاهری به حس مشترک منتقل می‌شود. ویژگی حس مشترک این است که ادراکات گوناگون چند حس ظاهری یا ادراکات متعدد یک حس ظاهر را می‌پذیرد و به ما این امکان را می‌دهد تا بتوانیم آن‌ها را به صورتی یگانه تبدیل کنیم. بهترین مثال برای روشن شدن عملکرد حس مشترک این است که ما بارش قطرات باران را به شکل خط مستقیمی که یک سر آن در آسمان و سر دیگر آن در زمین است می‌بینیم. اگر حس مشترک وجود نداشت ما نمی‌توانستیم بارش باران را به این صورت ببینیم؛ زیرا چشم ما در هر آن، تنها می‌تواند قطره باران را در یک نقطه از فضا ببیند. پس امکان ندارد که ما بارش یک قطره را به صورت خط ببینیم، ولی حس مشترک تصویر قطره را در نقاط پی در پی فضا می‌پذیرد و به ما این امکان را می‌دهد که آن را به صورت خط ببینیم. در روان‌شناسی یادگیری معاصر، برخی

روان‌شناسان، حس مشترک را نه به عنوان حسی جداگانه که به عنوان حافظه‌ای خاص به نام حافظه حسی می‌پذیرند؛ حافظه‌ای که مدرکات حسی برای مدت کوتاهی در آن نگه داشته می‌شود (استرنبرگ، ۱۳۸۷، ص ۲۳۱).

مرحله سوم: در این مرحله ادراکات حسی موجود در حس مشترک به قوه دیگری به نام خیال منتقل می‌شود. این صورت‌ها در خیال ذخیره می‌شود؛ زیرا حس مشترک توانایی پذیرش این صورت‌ها را دارد ولی توانایی ذخیره کردن آن‌ها را ندارد. صورت‌هایی که در خیال ذخیره می‌شود از ماده خود جدا شده است. دلیل این امر این است که حتی اگر خود اشیائی که صورت‌های حسی از آنها گرفته شده است، از میان بروند یا غایب بشود، صورت‌های خیالی از میان نمی‌رود و ما می‌توانیم آن‌ها را تصور کنیم. پس صورت‌های خیالی همان صورت‌های حسی است، با این تفاوت که از ماده خود جدا شده ولی هنوز کاملاً ارتباطش با ماده از میان نرفته است و ویژگی‌های مادی مانند کم و کیف و وضع می‌باشد و به همین سبب، هنوز جزئی است و بر مصادیق دیگر قابل صدق نیست. در روان‌شناسی معاصر نیز مانند ابن‌سینا خیال را حافظه تلقی می‌کنند و به همین جهت، فقط از اسم حافظه برای آن استفاده می‌کنند (همان‌جا).

مرحله چهارم: در این مرحله ممکن است قوه واهمه از تصورات حسی به دست آمده از حواس ظاهری، معانی‌ای را درک کند که با حواس ظاهری قابل درک نیست؛ مثلاً هنگامی که دوست خود را می‌بینیم، تنها صورت او در حس بینایی ما نقش می‌بندد و ما نمی‌توانیم دوستی او را نیز درک کنیم. قوه واهمه «دوستی» را که معنایی غیرقابل درک با بینایی است، درک می‌کند. معنای درک شده با قوه واهمه از صورت حسی و خیالی مجرد بیش‌تری دارد؛ زیرا معنای درک شده با قوه واهمه ذاتاً غیرمادی است، هر چند به ماده تعلق گرفته است، اما این معنا هم کاملاً مجرد از ماده خود نیست و به همین سبب بر مصادیق دیگر صدق نمی‌کند. معنای درک شده با قوه واهمه در حافظه ذخیره می‌شود.

در روان‌شناسی معاصر، اعم از روان‌شناسی یادگیری و روان‌شناسی شناختی، حسی به نام وهم که عهده‌دار درک و فهم معانی جزئی است، مطرح نیست و به همین جهت، روان‌شناسی معاصر باید سازگاری برای درک این معانی ارائه کند. همچنین وهم به عنوان حافظه معانی جزئی، در روان‌شناسی معاصر مطرح نیست؛ هر چند برخی از روان‌شناسان انواع مختلفی از حافظه را بیان کرده‌اند که نشان می‌دهد قائل شدن به دو نوع حافظه بر اساس نوع مدرکات، چنان که ابن‌سینا قائل شده است، بی‌وجه نیست (همان، ص ۲۴۹).

مرحله پنجم: آنچه تا به حال به دست آمده است تصویری جزئی است. مراحل کلی که تاکنون توضیح داده شد مشترک میان یادگیری عالی و دانی است. ولی مرحله بعد، خاص یادگیری عالی است. در این مرحله عقل صورت‌های ذخیره شده در خیال و معانی جزئی ذخیره شده در حافظه را می‌گیرد و آن‌ها را کاملاً از ماده و ویژگی‌های مادی جدا می‌کند و به معانی و صورت‌های کلی می‌رسد. بدین ترتیب، جریان معرفت از حس آغاز می‌شود و با عقل به کمال خود می‌رسد.

توضیحاتی که تا این‌جا بیان شده نشان می‌دهد که چگونه انسان به معرفت‌های تصویری جزئی و معرفت‌های تصویری کلی می‌رسد، ولی عقل انسان این توانایی را دارد که تصورات کلی را به طور مستقیم و بدون نیاز به حواس ظاهری و باطنی نیز به دست آورد؛ زیرا عقل بر خلاف حواس، می‌تواند موجودات غیر مادی را که ذاتاً مجرد از ماده و لواحق ماده‌اند و به همین سبب کلی‌اند، درک کند. هنگامی که عقل این موجودات را درک می‌کند، مستقیماً به صورت کلی دست می‌یابد و نیازی به تجرید از ماده و لواحق ماده ندارد (استرنبرگ، ۱۳۸۷، ص ۲۴۹). سر این‌که در ابتدای این بحث گفتیم با اندکی تسامح می‌توان گفت ادراکات انسان از حواس شروع می‌شود، همین بود.

ب - فرآیند یادگیری تصدیقات

تصدیقاتی که در این نوع یادگیری کسب می‌شود، دو دسته است: تصدیقات کلی که با عقل نظری به دست می‌آیند و تصدیقات جزئی و کاربردی که با عقل عملی به دست می‌آید. در ذیل، نخست فرآیند یادگیری تصدیقات کلی و سپس تصدیقات جزئی بررسی می‌شود.

۱ - فرآیند یادگیری تصدیقات کلی

ابن‌سینا در آثار خود به صراحت به این موضوع نپرداخته است، ولی با توجه به برخی از مطالبی که درباره مراتب عقل نظری و شکوفایی آن مطرح کرده است، می‌توان گفت یادگیری معرفت‌های تصدیقی کلی در دو مرحله صورت می‌گیرد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ ص ۴۰-۴۱؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۱۶۵-۱۶۸):

مرحله نخست: در این مرحله، یادگیرنده تصدیق‌های کلی اولیه مانند «کل از جزء بزرگ‌تر است» را می‌آموزد؛ تصدیق‌هایی که به معقولات اولی معروف است و زیربنای یادگیری دیگر معقولات را شکل می‌دهد.

مرحله دوم: در این مرحله یادگیرنده به تصدیق‌های کلی دیگری می‌رسد که به معقولات ثانیه معروف است. بدیهی است یادگیری معقولات ثانیه جز با کمک گرفتن از معقولات اولیه امکان ندارد. معقولات اولیه تصدیقاتی بدیهی است و از راه استقرای شهودی یا تجزیه و تحلیل به دست

می‌آید. در استقرای شهودی یادگیرنده از یک تصدیق کلی که قبلاً در ذات او بوده آگاه می‌شود، نه این که استقرا سبب دست یافتن به آن حکم کلی بشود. برای نمونه، یادگیرنده با استقرای مصادیقی از این حکم کلی «هر گاه دو چیز با شیء سوم مساوی باشند، خود آن دو هم با هم مساوی هستند»، از خود این حکم هم آگاه می‌شود (بن‌سینا، ۱۳۷۳، ص ۳۱۷). در تجزیه و تحلیل، یادگیرنده تصوراتی کلی را در نظر می‌گیرد و نسبت‌های میان آن‌ها را بررسی می‌کند و به تصدیق کلی می‌رسد. برای نمونه، یادگیرنده دو تصور «جزء» و «کل» و نسبت‌های میان آن‌ها را بررسی و تصدیق می‌کند که «هر کلی بزرگ‌تر از جزء خود است». معقولات ثانیه از دو راه به دست می‌آید: آموزش و تفکر قیاسی. در آموزش، یادگیرنده تصدیق‌ها را از معلم خود می‌آموزد ولی در راه دوم خود یادگیرنده با تفکر و تشکیل قیاس به تصدیق تازه‌ای دست می‌یابد (همو، ۱۴۰۴هـ.ج، ۲، ص ۱۹۸).

در این جا لازم است به دو نکته مهم و جالب اشاره شود: نخست این که، فعالیت‌ها و فرآیندهای فکری پیش گفته مانند استقرای شهودی، تجزیه و تحلیل و تعلیم، تولیدکننده علم و معرفت کلی نیستند، بلکه تنها زمینه‌ای فراهم می‌آورند تا عقل انسان بتواند به عقل فعال مرتبط شود و معارف را از آن دریافت کند. نقش عقل فعال در درک حقایق معقول مانند نقش نور در ظاهر کردن رنگ‌ها است. اشیا همگی بالقوه رنگ‌هایی دارند، ولی چشم هنگامی می‌تواند آن‌ها را ببیند که نوری وجود داشته باشد (همان، ص ۲۰۸-۲۰۹).

دوم این که، چنان که پیش از این گفته شد، ادراکاتی که با حواس ظاهری به دست آمده است در خیال و ادراکاتی که از طریق وهم به دست می‌آیند، در حافظه ذخیره می‌شود. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که ادراکاتی که با عقل به دست آمده در کجا ذخیره می‌شود؟ ابن‌سینا معتقد است صور معقول در جایی ذخیره نمی‌شود و در قوای حیوانی نیز قابل ذخیره نیست؛ چون صورتهای معقول مجرد هستند و ماده نمی‌تواند پذیرای مجرد باشد. نفس هم نمی‌تواند محل ذخیره آن‌ها باشد؛ زیرا در این صورت باید نفس همیشه بالفعل عالم به آن‌ها باشد. پس چگونه است که نفس می‌تواند هر گاه بخواهد به آن‌ها مراجعه کند و بالفعل به آن‌ها عالم شود؟ پاسخ این است که این صورتهای معقول در عقل فعال قرار دارند. هنگامی که عقل انسان با عقل فعال مرتبط می‌شود و صورتهای معقول را می‌بیند، بالفعل به آن‌ها عالم می‌شود و هنگامی که از عقل فعال روی برمی‌تابد و ارتباطش با آن قطع می‌شود، آن علوم هم بالقوه می‌شود (همو، ۱۳۷۵، ص ۳۳۴ - ۳۳۸).

اکنون ممکن است گفته شود نقش حواس و فعالیت‌های عقلانی از قبیل تجرید و تعمیم و تشکیل قیاس در دستیابی عقل به معرفت چیست؟ ابن‌سینا در پاسخ می‌گوید: همه این فعالیت‌ها زمینه‌ساز ارتباط انسان با عقل فعال است. بدون این فعالیت‌ها عقل انسان نمی‌تواند با عقل فعال ارتباط برقرار

کند و در نتیجه نمی‌تواند به تصورات و تصدیقات کلی دست یابد. «عقل انسان در ابتدا بالقوه است. عقل صور جزئی ذخیره شده در خیال را بررسی می‌کند و امتیازات و اشتراکات آن‌ها را شناسایی می‌کند و از این طریق کثیر را یگانه و یگانه را کثیر می‌کند. با انجام دادن این فعالیت‌ها، به تدریج استعداد و آمادگی دریافت معانی عقلی را پیدا می‌کند، ولی معانی عقلی محصول تفکر و تأمل بر صور جزئی بایگانی شده در خیال نیست؛ بلکه این معانی از طرف عقل فعال به عقل انسان افاضه می‌شود و فعالیت‌های انجام شده توسط عقل تنها زمینه‌ساز افاضه این صور معقول از سوی عقل فعال است» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۳۲۱).

ابن‌سینا درباره آموزش نیز همین نظر را دارد و معتقد است آموزش‌هایی که به یادگیرنده ارائه می‌شود تنها زمینه را برای ارتباط عقل وی با عقل فعال آماده می‌سازد: «آموزش استعداد انسان برای اتصال با عقل فعال را تکمیل می‌کند و به همین سبب، وی می‌تواند صور معقول را از عقل فعال دریافت کند» (همان، ص ۳۲۸). البته تا هنگامی که انسان در این دنیا است، نمی‌تواند کامل با عقل فعال مرتبط شود و برای ارتباط با عقل فعال نیاز به تفکر و تأمل دارد (همان، ص ۳۳۷). این امر به ویژه در مورد موجوداتی که شدت وجودی دارند یا از نظر وجودی بسیار ضعیف هستند، بیش‌تر صادق است؛ بدین معنا که اتصال به عقل فعال برای درک این امور نیاز به تفکر و تأمل بیش‌تری دارد. البته «این امر ناشی از ذات عقل انسان یا ذات این موجودات نیست، بلکه ناشی از اشتغال نفس در بدن به بدن است» (همان، ص ۳۲۵). اگر این اشتغالات برطرف شود، نفس می‌تواند این موجودات را به بهترین وجهی درک کند.

از مطالب گذشته روشن شد که در این نوع یادگیری، یادگیرنده با استفاده از حواس و تجرید و تعمیم، تصورات کلی و با استفاده از عقل و با یاری قیاس و تجزیه و تحلیل و استقرار شهودی، تصدیق‌های کلی را می‌آموزد. این آموخته‌ها در واقع افاضاتی از سوی عقل فعال است. افزون بر این، روشن شد که این یادگیری و کسب تصورات و تصدیقات کلی یعنی معقولات نخست آن که عقلی است؛ دوم آن که عقل این معارف را نه مستقیم، بلکه با وساطت تفکر و قیاس و استدلال کسب می‌کند. البته وساطت تفکر و قیاس وساطت اعدادی است؛ سوم آن که عقل برای ارتباط با عقل فعال نیازمند تمهید مقدمات و فراهم آوردن زمینه از طریق آموزش، تفکر و تأمل و غیره است. در حالی که در یادگیری سطح اعلی معارف، مستقیم و بدون وساطت فکر و قیاس و استدلال کسب می‌شود؛ برای ارتباط با عقل فعال نیاز به فراهم آوردن زمینه‌هایی مانند آشنایی با فلسفه و تفکر و تأمل نیست.^۱

۱- برای توضیح بیشتر بنگرید به: حسن زاده، ۱۳۷۵، ص ۲۹۲-۳۰۳.

۲- فرآیند یادگیری تصدیقات جزئی

منظور از تصدیقات جزئی علوم جزئی و کاربردی است که با عقل عملی به دست می‌آید؛ علمی که به ما می‌گوید چه چیزی خوب و چه چیزی بد است، چه چیزی بایسته و چه چیزی نابایسته است و چه کاری را چگونه باید انجام داد. در یادگیری این علوم، باید تصورات و تصدیقات را آموخت. فرآیند یادگیری تصدیقات نیز، چنان که ابن‌سینا گفته است، تفاوت چندانی با فرآیند یادگیری تصدیقات کلی ندارد؛ بدین معنا که عقل عملی نخست تصدیقاتی را به دست می‌آورد که در حکم مبادی و پایه‌های دیگر تصدیقات جزئی است و می‌توان آن‌ها را معقولات اولی عملی خواند؛ مانند عدالت خوب است، ظلم بد است. سپس با استفاده از این مبادی تصدیقات جزئی دیگر را به دست می‌آورد که می‌توان آن‌ها را معقولات ثانیه عملی نامید. معقولات عملی ثانیه یا از راه تعلیم و تعلم آموخته می‌شود یا از راه تفکر و تشکیل قیاس. تنها تفاوت در این است که در قیاس‌های مربوط به تصدیقات جزئی از مقدمات مشهور، مقبول و مظنون و مقدمات تجربی غیرمعتبر هم استفاده می‌شود. این مقدمات ممکن است صادق باشد یا کاذب و به همین جهت ممکن است معتبر هم نباشد. معقولات اولی عملی نیز از راه اعتماد به جامعه، معلم، یا با استفاده از قیاس‌های جدلی و تجربیات نامعتبر به دست می‌آیند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ ج ۲، ص ۱۸۵-۱۸۷).

۳- یادگیری سطح پایین و فرآیند آن

ابن‌سینا در روان‌شناسی خود به نوع دیگری از یادگیری هم اشاره کرده است که در مقایسه با یادگیری‌هایی که در بالا توضیح داده شد، در سطحی پایین‌تر قرار دارد و وی به صراحت این نوع یادگیری را در سطح حیوانات می‌داند. در این نوع یادگیری، چنان که پیش از این گفته شد، وهم و در برخی موارد حواس نقش اصلی را بر عهده دارد. اصلاً از نظر ابن‌سینا، وهم در حیوانات به منزله عقل در انسان است و به همین جهت، حیوانات با هدایت ادراکات وهمی زندگی می‌کنند؛ برای مثال، هنگامی که بره گرگی را می‌بیند، از آن فرار می‌کند یا هنگامی که گاو چوبی را در دست چوپان می‌بیند، تندتر راه می‌رود. این ادراکات همگی با وهم برای حیوان حاصل می‌شود؛ بدین صورت که وهم معانی موجود در صورت‌های محسوس را درک می‌کند. افزون بر این، داده‌های موجود را بررسی و ارزیابی و بر اساس آن حکم می‌کند. ویژگی خاص وهم این است که ادراک و ارزیابی و حکم آن بیش‌تر تکانشی و غیردقیق و غیرمنطقی است. برای نمونه، برخی افراد از رنگ قرمز تنفر دارند؛ به این سبب که هم‌رنگ خون است. این تنفر ناشی از حکم وهم است. وهم به جهت هم‌رنگی میان

اشیای قرمز رنگ و خون حکم به تنفرآمیز بودن رنگ قرمز می‌دهد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ ج ۲، ص ۱۶۲). در روان‌شناسی معاصر، رویکرد رفتارگرایی و پیوندگرایی که از ابتدای پیدایش روان‌شناسی معاصر تا اوایل نیمه دوم همین سده در روان‌شناسی تسلط کامل داشت تفاوتی ماهوی میان ادراکات حیوانی و انسانی قائل نبود و تفاوت‌های موجود را حداکثر تفاوتی کمی می‌دانست (هرگنهان و السون، ۱۳۷۴، ص ۹۰-۹۱ و ۹۶).

رویکردهای شناختی نیز که به تدریج در نیمه دوم سده بیستم به این سو و به دنبال روشن شدن کاستی‌های موجود در رویکرد رفتارگرا و پیوندگرا رواج پیدا کرد نیز تفاوت ماهوی میان ادراکات انسانی و حیوانی قائل نیست. هر دو رویکرد، تفاوت کمی ادراکات حیوانی و انسانی را به وجود قشر مخ در انسان نسبت می‌دهند. ابن‌سینا گرچه فرآیند ادراک را در حیوان و انسان، شناختی می‌داند و نه رفتاری و پیوندی، ولی سنخ یادگیری در حیوان را با سنخ یادگیری انسانی یعنی یادگیری سطح عالی متفاوت می‌داند؛ از این جهت که شناخت‌های حیوان جزئی و حسی است، در حالی که شناخت‌های انسان کلی و عقلی است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که وهم چگونه معرفت‌های جدید را یاد می‌گیرد؟ ابن‌سینا می‌گوید برخی از این یادگیری‌ها به الهام است و برخی به تجربه و برخی به اسباب دیگری مانند مشابَهت. این که نوزاد انسان از همان بدو تولد، پستان مادر را می‌مکد یا اگر چیزی به چشمش نزدیک شود، چشمش را می‌بندد یا بره، هنگامی که گرگی را می‌بیند از آن فرار می‌کند، همگی مثال‌هایی از ادراکات وهمی الهامی می‌باشد. این الهامات به سبب مناسبات موجود میان حیوانات با مبادی عالی ایجاد می‌شود. البته، این مناسبات دائمی است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ ج ۲، ص ۱۶۳). در روان‌شناسی معاصر این رفتارها را بازتابی و غریزی می‌دانند؛ هر چند قائل‌اند که نمی‌توان رفتارها را به دو دسته کاملاً غریزی و کاملاً غیرغریزی تقسیم کرد (هیلگارد و باور، ۱۳۶۷، ص ۲۶).

ادراکات دیگری نیز در حیوان وجود دارد که با مشاهده و تجربه به دست آمده است. برای مثال، اگر هم‌زمان با صورت حسی، لذت یا دردی حسی نیز به حیوان برسد، در خیال وی صورت شیء و صورت همراه آن رسم می‌شود و نسبت میان آن دو ثبت می‌شود. هر گاه صورت شیء مذکور دوباره به واسطه عامل خارجی در خیال ایجاد شود، این صورت که قبلاً در آن ذخیره شده بود، فعال می‌شود و صورت همراه با آن یعنی لذت و درد نیز فعال می‌شود و حیوان عکس العمل مناسب با آن را انجام می‌دهد. به همین سبب، سگی که پیش از این از سنگ آسیب‌دیده، الآن هم با دیدن سنگ در دست انسان می‌ترسد. این نوع یادگیری بسیار نزدیک به نظریه شرطی‌سازی رفتارگرایان است (تکنیسون و هیلگارد، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۴۹-۳۵۸). ابن‌سینا برخی از خصوصیات و ویژگی‌های این نوع یادگیری را نیز

توضیح داده است. او در ادامه می‌گوید گاه به سبب تشابه، این حالت برای حیوان نیز رخ می‌دهد. برای مثال، سگی که قبلاً از سنگ ضربه خورده، با دیدن کلوخ و گِل هم فرار می‌کند؛ زیرا این دو هم مشابه سنگ هستند. این قسمت از توضیحات ابن‌سینا بیانگر قانون تعمیم در یادگیری است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴هـ.ج، ۲، ص ۱۶۳).

این نوع یادگیری چند ویژگی دارد: نخست، محصول این نوع یادگیری معرفت‌های جزئی است؛ دوم، این معرفت‌ها چندان دقیق و در مواردی مطابق با واقع نیستند؛ سوم، در این نوع یادگیری نقش اصلی از آن حواس ظاهری و قوه وهم است و قوه تفکر در آن نقشی ندارد یا اگر دارد، بسیار ناچیز است و همین امر بیانگر علت سطحی و نادقیق بودن این یادگیری‌هاست.

عوامل مؤثر بر یادگیری

عوامل مؤثر بر یادگیری و شناخت آن‌ها از موضوعات نقش آفرین در روان‌شناسی یادگیری و در تربیت است. از مطالبی که در روان‌شناسی ابن‌سینا در باره یادگیری و پدیده‌های روان‌شناختی نزدیک به آن گفتیم، می‌توان سه عامل را به عنوان عوامل تأثیرگذار در یادگیری به شمار آورد: استعداد، اشتغال نفس، شرافت و قوت نفس. عامل نخست در روان‌شناسی یادگیری معاصر هم مطرح است ولی دو عامل بعدی خاص روان‌شناسی یادگیری ابن‌سینا است. این هم به سبب نظریه خاصی است که ابن‌سینا در باره انواع یادگیری و فرآیند حاکم بر آن دارد.

۱- استعداد

استعداد در لغت به معنای آمادگی است. این معنا عام است؛ هم استعداد یادگیری را در برمی‌گیرد و هم استعدادهای دیگر را. اما در روان‌شناسی یادگیری، استعداد بیش‌تر به معنای آمادگی و توانایی برای یادگیری به کار می‌رود.

استعداد یکی از مباحث کلیدی در روان‌شناسی و تعلیم و تربیت است که ابن‌سینا نیز به آن توجه کرده است. با بررسی مباحثی که ابن‌سینا به صورت پراکنده در این موضوع مطرح کرده می‌توان گفت که ابن‌سینا سه نوع استعداد را پذیرفته است: استعداد عقلی، استعداد تخیل، استعداد حفظ و یادآوری (ابن‌سینا، ۱۴۰۴هـ.ج، ۲، ص ۲۱۸).

الف - استعداد عقلی: ابن‌سینا در روان‌شناسی خود استعدادهای متفاوت افراد را در شناخت و یادگیری مطالب عقلی به رسمیت شناخته است. برخی استعداد کم‌تری دارند. این افراد برای یادگیری و کسب معقولات نیازمند معلم و استاد و مطالعه و تمرین و تکرار و فعالیت هستند. برخی استعداد

بیشتری دارند و برای کسب معقولات به مطالعه و تمرین و فعالیت کمتری نیاز دارند؛ چنان که وابستگی آن‌ها به معلم و استاد نیز کمتر است. برخی استعداد بسیار بالایی دارند و می‌توانند بدون نیاز به آموزگار و آموزش مطالب را بیاموزند.

تفاوت استعداد عقلی افراد ناشی از تفاوت در حدس است. توانایی حدس در برخی از افراد چنان قوی است که گویا همه چیز را بدون نیاز به آموزش می‌دانند. ابن‌سینا این استعداد را بالاترین مرتبه استعداد و عقل قدسی می‌خواند. در برخی از افراد توانایی حدس کمتر است. این افراد می‌توانند برخی مطالب را از راه حدس بدون نیاز به آموزش دریابند. برخی از افراد نیز توانایی حدسشان بسیار ضعیف است و تقریباً هیچ چیزی را بدون آموزش و معلم نمی‌توانند یاد بگیرند.

به دیگر سخن، علم به امور معقول جز از راه دستیابی به حد وسط امکان ندارد و دستیابی به حد وسط یا از راه آموختن است یا از راه هوش و ذکاوت شخصی. هوش و ذکاوت چیزی جز توانایی حدس نیست. آموزش‌ها نیز در واقع بیان حدس‌هایی است که دیگران زده‌اند و حد وسط را کشف کرده‌اند. پس منشأ علم به امور معقول حدس است.

توانایی حدس در افراد هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی متفاوت است. از نظر کمی متفاوت است؛ زیرا برخی تنها در مسائل و موضوعات خاصی توانایی حدس دارند و برخی در مسائل و موضوعات متنوع. از نظر کیفی متفاوت است؛ چون برخی به زمان اندکی برای حدس حد وسط نیاز دارند و برخی به زمان بیشتری. اگر توانایی حدس در کسی از نظر کمی و کیفی به اندازه‌ای باشد که بتواند تقریباً همه مطالب را در کوتاه زمانی حدس بزند و بداند، به بالاترین مراتب استعداد رسیده و این بالاترین مرتبه‌ای است که انسان می‌تواند به آن برسد و گونه‌ای از نبوت است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ.ج، ص ۲۱۸).

در روان‌شناسی معاصر موضوعی با عنوان «حدس» مطرح نیست، ولی مفهوم «بینش» که توسط روان‌شناسان گشتالت مطرح و سپس در رویکرد شناختی مقبولیت پیدا کرد، تا حدود زیادی همان مفهومی را دارد که حدس در روان‌شناسی یادگیری ابن‌سینا دارد (هرگنهان و السون، ۱۳۷۴؛ اکتینسون و هیگارد، ۱۳۶۸). تفاوت این دو در این است که بینش در روان‌شناسی معاصر محدود به حل مشکلات علمی و عملی این دنیایی است و در روان‌شناسی ابن‌سینا در یافتن پاسخ به سؤالات ماورای طبیعت نیز کارایی دارد.

ب - استعداد تخیل: از دید ابن‌سینا، افراد از نظر استعداد تخیل هم متفاوت هستند. برخی از متخیله قوی برخوردارند و به همین جهت می‌توانند مطالبی را درک کنند و حتی از حقایقی آگاه شوند که دیگران توانایی آن را ندارند. «استعداد دریافت به ویژه استعداد دریافت علوم جزئی از راه اتصال با جوهرهای نفسانی، در نفوس انسانی متفاوت است. در برخی از نفوس، این استعداد ضعیف است؛

چون قوه متخیله در آن‌ها ضعیف است و در برخی دیگر این استعداد قوی‌تر است» (ابن‌سینا، ۲۰۰۷م، ص ۱۱۷).

تفاوت افراد در قوه متخیله از نظر ابن‌سینا در واقع چیزی جز توانایی ارتباط با نفوس آسمانی نیست. این توانایی در برخی قوی‌تر و در برخی ضعیف‌تر و در برخی در حد اعلا است. سخن ابن‌سینا درباره استعداد درک و فهم و یادگیری مطالب عقلی را پیش از این در بحث چگونگی دستیابی به معرفت آوردیم. ابن‌سینا در مورد افرادی که قوه متخیله قوی دارند - و می‌توانند از حقایق باخبر شوند که دیگران نمی‌توانند - نیز همین نظر را دارد و معتقد است چنین افرادی می‌توانند به راحتی با نفوس آسمانی مرتبط شوند.

ج - استعداد حفظ و یادآوری: همچنین افراد از نظر استعداد یادآوری و حفظ مطالب نیز با یکدیگر تفاوت دارند. برای برخی یادآوری از یادگیری آسان‌تر است و برای برخی دیگر دُکُر آسان‌تر از یادآوری است (همو، ۱۴۰۴هـ ج ۲، ص ۱۶۴).

بدین ترتیب می‌توان گفت تفاوت افراد در سه نوع استعداد در ابن‌سینا به رسمیت شناخته شده است. این سه نوع استعداد عبارت است از: استعداد عقلی، استعداد خیالی، استعداد حفظ و یادآوری.

۲- اشتغال نفس

یکی از اموری که در روان‌شناسی سینوی بسیار مورد توجه است و نقش عمده‌ای در یادگیری و کسب علم، به ویژه علوم سطح عالی و اعلی دارد اشتغال نفس به بدن و امور بدنی است. ابن‌سینا معتقد است نفس انسان توانایی آن را دارد که با عالم ملکوت متصل و مرتبط شود و علوم و معارف را از آن‌ها فراگیرد. فراگیری علوم و معارف از عالم بالا چونان انعکاس صورت حقایق در آینه نفس است. بدیهی است هنگامی صورت حقایق در نفس منعکس می‌شود که نفس متوجه عالم بالا باشد؛ چنان‌که صورت اشیا هنگامی در آینه می‌افتد که اشیا روبروی آینه قرار بگیرند. توجه و اشتغال نفس به بدن و امور بدنی و دنیایی صورت نفس انسان را از عالم ملکوت برمی‌گرداند و مانع دریافت حقایق می‌شود (ابن‌سینا، ۲۰۰۷م، ص ۱۱۷). عبارت ابن‌سینا چنین است: «حجاب مربوط به نفس پذیرنده حقایق است که یا به سبب فرورفتن در امور جسمانی است یا به سبب آلوده شدن به اموری که وی را به سمت جنبه‌های مادی و نازل می‌کشد» (همو، ۱۴۰۴هـ ج ۲، ص ۱۵۸).

این اشتغالات، موجب می‌شود نفس انسان دلبستگی‌ها و وابستگی‌هایی پیدا کند که به نوبه خود در دریافت‌ها و یادگیری‌های آن تأثیر دارد؛ بدین صورت که نفس هنگام اتصال به عالم ملکوت در وهله نخست چیزهایی را دریافت می‌کند که تناسب بیشتری با دلبستگی‌ها و وابستگی‌های وی دارد،

مانند امور مربوط به خود، بستگان و شهر و دیار خویش (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ.ج، ۲، ص ۱۵۹). اشتغال نفس به امور دنیوی و مادی موجب تاریکی و زنگار گرفتگی نفس نیز می‌شود و این امر به نوبه خود تأثیر منفی بر یادگیری‌های نفس می‌گذارد. چنان که توجه نداشتن نفس به امور دنیوی و پست نفس را صیقلی کرده، دریافت‌های وی از عالم ملکوت را شدت و وضوح می‌بخشد. به نظر ابن‌سینا به همین جهت است که در بیشتر موارد، خواب و رؤیای افراد دروغگو مطابق با واقع نیست. (همان، ص ۱۶۰).

۳- شرافت و قدرت نفس

یکی دیگر از اموری که در روان‌شناسی ابن‌سینا مطرح شده و نقش برجسته‌ای در یادگیری دارد، شرافت و قوت نفس است. مراد از شرافت و قوت نفس این است که نفس از قدرتی برخوردار باشد که بتواند قوه متخیله خود را کنترل کند تا نتواند در فرآیند یادگیری و کسب علم اختلالی ایجاد نماید. ابن‌سینا سه نوع اختلال را در یادگیری و کسب معرفت ناشی از ضعف نفس را توضیح داده است. نخست، اختلالی است که موجب می‌شود ذهن نتواند در فرآیند یادگیری مسیر صحیح را به درستی طی کند. در این اختلال، قوه متخیله از یک موضوع به موضوع دیگری که هیچ یا چندان ربطی به موضوع اول ندارد، منتقل می‌شود و به همین جهت، شخص نمی‌تواند به نتیجه‌ای که مطلوب او بود دست یابد. دوم، اختلالی است که در دریافت حقایق از عالم ملکوت، هنگام اتصال به آن، به وجود می‌آید. در این نوع اختلال، شخص نمی‌تواند حقایق را چنان که هست، از عالم بالا دریافت کند؛ زیرا به محض ارتباط با عالم بالا و دریافت نخستین بخش از حقیقت، قوه متخیله به موضوعات دیگر منتقل می‌شود. در نتیجه، نمی‌تواند حقیقت مورد نظر را کامل دریافت کند و یاد بگیرد؛ سوم، اختلال در تشخیص تصورات واقعی از ساختگی است. در این نوع اختلال که به «توهم» معروف است، شخص تصوراتی را که ساخته ذهن او است، واقعی تلقی می‌کند. سبب همه این اختلالات این است که نفس نمی‌تواند قوه متخیله خود را کنترل کند. در نتیجه قوه متخیله، ذهن را از موضوعی به موضوع دیگر که ربطی به موضوع اول ندارد، منتقل می‌کند. همچنین تصورات خودساخته را به حس مشترک عرضه می‌کند و حس مشترک آن‌ها را به منزله داده‌های حواس تلقی می‌کند و فرد آن‌ها را واقعی به شمار می‌آورد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۳۵).

نتیجه‌گیری

از نظر ابن‌سینا:

۱- یادگیری دانستن چیزی است که برای یادگیرنده نادانسته بوده، خواه برای دیگران دانسته باشد یا نادانسته، خواه خود وی به طور مستقیم و بی‌واسطه به آن دست یافته باشد یا به واسطه معلم؛ و این همان معنای عام یادگیری است.

۲- دست کم سه نوع یادگیری مورد توجه ابن‌سینا بوده و بررسی و تبیین شده است: نوع اول یادگیری سطح‌اعلی، نوع دوم یادگیری سطح‌عالی و نوع سوم یادگیری سطح‌پایین. یادگیری نوع اول و دوم خاص انسان و نوع سوم مشترک میان انسان و حیوان است. در یادگیری نوع اول و دوم نقش اصلی از آن عقل نظری و عملی و در یادگیری سطح سوم نقش اصلی از آن وهم است. در یادگیری سطح‌اعلی عقل عملی به کمک قوه متخیله و عقل نظری به سبب برخورداری از قوه قدسی، مستقیم با عالم ملکوت مرتبط شده و حقایق را بدون نیاز به آموزش، تفکر و ترتیب دادن قیاس دریافت می‌کند. در یادگیری سطح‌عالی یادگیرنده با استفاده از عقل نظری به معارف کلی (معقولات) و با استفاده از عقل عملی به علوم جزئی دست می‌یابد. در این نوع یادگیری تلاش و کوشش فکری یادگیرنده و میزان استعداد فکری وی نقش مؤثری ایفا می‌کند. در یادگیری سطح‌پایین که در سطح حیوانات است، محسوسات و معانی موجود در آن‌ها درک می‌شود و افزون بر این، با بررسی آن‌ها به ادراکات تازه‌ای می‌رسد اما این ادراکات بیشتر تکانشی و غیردقیق و غیرمنطقی است.

۳- سه عامل در یادگیری مؤثر است: استعداد، اشتغال نفس، و شرافت و قوت نفس. عامل نخست در روان‌شناسی یادگیری معاصر هم مطرح است ولی دو عامل بعدی خاص روان‌شناسی یادگیری ابن‌سینا است. در نظریه یادگیری ابن‌سینا سه مطلب وجود دارد که در روان‌شناسی معاصر مورد توجه قرار نگرفته است: نخست، یادگیری سطح‌اعلی که هم در فرهنگ دینی به رسمیت شناخته شده و هم خاص انسان است و از این طریق مطالبی کشف و آموخته می‌شود که در دیگر انواع یادگیری‌های متعارف به دست نمی‌آید؛ دوم، وی در تبیین فرآیند یادگیری معتقد است فعالیت‌هایی که با هدف تعلیم و تعلم صورت می‌گیرد علت یادگیری نیست، بلکه تنها زمینه اتصال عقل انسان به عقل فعال را فراهم می‌آورد و علت اصلی یادگیری افاضه علوم از عقل فعال است. این تبیین با تبیین‌های رایج در روان‌شناسی یادگیری متفاوت و در عین حال با مبانی فکری ما سازگارتر و از این رو، شایسته توجه بیشتر است؛ سوم، وی اشتغالات و دلبستگی‌های نفس، و شرافت و قدرت نفس را به عنوان دو عامل مؤثر بر یادگیری مطرح کرده که در روان‌شناسی یادگیری معاصر مورد توجه نبوده است. توجه به این سه موضوع هم می‌تواند به غنی‌تر شدن تحقیقات معاصر در باره یادگیری کمک کرده، افق جدیدی فراروی روان‌شناسان بگشاید و هم می‌تواند در تدوین نظریه یادگیری بومی مبتنی بر فلسفه اسلامی و در نتیجه بومی‌سازی تحقیقات و تولید علم راه‌گشا باشد.

منابع و مأخذ

- ✓ ابن سینا، حسین بن عبدالله، **الشفاء، الطبيعيات**، تصدير ابراهيم مدكور، قم، مكتبه آيه الله العظمى المرعشى النجفى، ۱۴۰۴هـ
- ✓ — **الشفاء، المنطق**، كتاب البرهان، دكتور ابراهيم بيومى مدكور، قم، ۱۴۲۸هـ
- ✓ — **النجاه من العرق فى بحر الضلالات**، تصحيح محمدتقى دانش پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹
- ✓ — **النفس من كتاب الشفاء**، تحقيق حسن حسن زاده املی، قم، مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۵
- ✓ — **برهان شفاء**، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۳
- ✓ — **رسائل ابن سینا**، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۰هـ
- ✓ — **رساله احوال النفس**، تحقيق و مقدمه فؤاد الأهوانی، پاریس، دار بیلیون، ۲۰۰۷م
- ✓ — **رساله نفس**، با مقدمه و حواشی دکتر موسی عمید، همدان، دانشگاه بوعلی سینا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳
- ✓ اتکینسون، ریتا ل، اتکینسون، ریچارد س، هیلگارد، ارنست ر، **زمینه روان‌شناسی**، ج ۱، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۶۸
- ✓ استرنبرگ، رابرت، **روان‌شناسی شناختی**، ترجمه علینقی خرازی و الهه حجازی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ۱۳۸۷
- ✓ حسن زاده املی، حسن، **نصوص الحکم بر فصوص الحکم**، بی‌جا، نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۵
- ✓ سولسو، رابرت ال، **روان‌شناسی شناختی**، ترجمه فرهاد ماهر، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۷۱
- ✓ فارابی، ابونصر محمد، **آراء اهل المدینه الفاضله**، البیر نصری نادر، بیروت، دارالشروق، ۱۹۹۱م
- ✓ هرگنهان، بی. آر. و ألسون، متیو اچ. ، **مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری**، ترجمه علی اکبر سیف، تهران، نشر دانا، ۱۳۷۴
- ✓ هیلگارد، ارنست و باور، گوردون، **نظریه‌های یادگیری**، ترجمه محمدتقی براهنی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.